

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

چگونگی امکان پذیر بودن ختم نبوت

سؤال این است که چگونه ممکن است پیامبری آخرین انبیاء واقع شود. نبی از نبأ می‌آید؛ یعنی کسی که نبأ و خبری دارد؛ کسی که از پشت پرده، خبری پیدا کرده‌است. زمانی خبرآور لازم است که خبر نیاورده‌ای وجود داشته باشد. پیغمبر اسلام ﷺ تمام خبرهای پشت پرده را آوردند و چون نبأی باقی نماند، دیگر به نبی هم نیازی نبود. اگر خبری مانده بود، نبی جدیدی هم لازم بود. چون پیغمبر اسلام ﷺ هرآنچه خبر بود به‌طور کامل آوردند، دیگر خبری باقی نمانده بود که شخص دیگری بیاورد. قرآن کریم فرمود: «**الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا**»^۱: امروز دین شما را به کامل‌ترین شکل ممکن در اختیارتان قرار دادم و دیگر کامل‌تر از این متصور نیست؛ نعمت خود را که هدایت شماست، به کامل‌ترین صورت در اختیارتان گذاشتم؛ و چنین اسلامی را می‌پسندم که دین شما باشد. پس علت اینکه لازم نیست پیامبر جدیدی بیاید، این است که حرف ناگفته‌ای باقی نمانده است که کسی آن را بیاورد.

به بیان دیگر، در امت‌های گذشته، سه عامل سبب نیاز به آمدن پیامبر جدید بود که هیچ‌یک از آنها در دوران اسلام وجود ندارد. **عامل اول** اینکه هنوز بشر از لحاظ فهم و شعور، به حدی نرسیده بود که بتواند کتاب آسمانی خود را سالم و دست‌نخورده حفظ کند؛ لذا کتب آسمانی پیشین همچون تورات، انجیل و صُحُف ابراهیم، همگی تحریف شدند. خرافه‌های ذهن بشر وارد این کتاب‌ها شد و بسیاری از

^۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

حقایق الهی از این کتاب‌ها حذف شد. وقتی کتاب ناقص می‌شد، دیگر پاسخگوی هدایت مردم نبود و لازم می‌شد که خدا پیغمبر جدیدی بفرستد تا کتاب کامل را در اختیار بشر قرار دهد. در دوران اسلامی، بشر به بلوغ و پختگی و فهمی رسید که توانست کتاب آسمانی خود را سالم حفظ کند. امروز قرآن کریم مصون از تحریف و سالم، در اختیار ماست. پس اولین عاملی که ایجاب می‌کرد خدا پیغمبر جدید بفرستد، در این امت وجود ندارد. کتاب ما تحریف و ناقص نشده که لازم باشد پیغمبر جدیدی بیاید و کتاب کامل تحریف نشده‌ای در اختیار ما قرار دهد.

دومین عاملی که نیاز به آمدن پیغمبر جدید را در امت‌های پیشین سبب می‌شد، این بود که بشر هنوز به آن فهم و کمال و پختگی نرسیده بود که خود بتواند آموزش، ترویج و تبلیغ دین الهی را به صورت سالم و صحیح، عهده‌دار شود؛ لذا انبیاء با رسالت تبلیغی می‌آمدند و کار ترویج و آموزش دین را انجام می‌دادند. در دوران اسلامی، بشر به بلوغ و پختگی و کمالی رسید که خود توانست این مسؤلیت را عهده‌دار شود؛ لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «**عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ**»^۲؛ یعنی همان کاری را که پیغمبران بنی‌اسرائیل در ترویج و تبلیغ دین الهی می‌کردند، در دوران اسلام، علمای امت من انجام می‌دهند. پس دومین عامل نیاز به آمدن پیغمبر هم در دوران اسلامی وجود ندارد.

سومین عاملی که در امت‌های گذشته، سبب فرستاده شدن پیغمبر از سوی خدا می‌شد، این بود که بشر هنوز به آن پختگی نرسیده بود که بدون کمک و بدون نیاز به نظارت مستمر پیامبران الهی، بتواند با استفاده از علم و عقل خود و با مراجعه به متن کتاب آسمانی، تکالیف شرعی و دینی خود را مورد به مورد استخراج کند و عمل بنماید. هنوز چنین قدرت و فهمی نداشت. لذا لازم بود که انبیاء بیایند و کار استنباط و استخراج احکام و تعیین تکالیف موردی مردم را انجام دهند. در دوران اسلامی، بشر به پختگی و کمالی رسید که علمای دینی بتوانند این کار را انجام دهند؛ همین کاری که فقها می‌کنند؛ یعنی با استفاده از یافته‌های علم و دانش بشری و عقل و اندیشه‌ی بشری، به سراغ قرآن و

^۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۰.

سنت پیغمبر اکرم ﷺ و اهل بیت ائمه می آیند و احکام موردی زندگی بشر را در هر زمانی از این منابع استخراج می کنند. لذا سومین عاملی هم که در امت های گذشته ایجاب می کرد که پیغمبر جدید بیاید، در دوره ی اسلامی وجود ندارد. در این صورت، برای چه پیغمبر بیاید؟ کدام کار ما لنگ است که برای جبران آن، لازم باشد پیغمبر بیاید؟ به همین خاطر، پیغمبر اسلام ﷺ آخرین پیغمبر است.

ممکن است به ذهن بیاید که دینی که در عصر شترسواری و صحرا نشینی آمد؛ در زمانی آمد که بشر زندگی بدوی داشت، چگونه می تواند امروز برای بشر عصر اینترنت و اطلاعات و ارتباطات و عصر انرژی هسته ای و امثال آن، پاسخگو باشد؟ بشر بسیار رشد کرده است. مگر می شود دینی که برای بشر چادر نشین جوابگو بود، برای بشر پیشرفته ی امروزی جوابگو باشد؟ پس حتماً لازم است که دین جدیدی بیاید. پاسخ این سؤال هم ساده است. دین سه حوزه بیشتر ندارد: **حوزه ی اول**، حوزه ی عقاید و معارف دینی است. در اسلام، عقاید و معارف دینی در عمیق ترین صورت ممکن، بیان شد. شاهدش هم این است که در طول این چهارده قرن بعد از نزول قرآن، این همه فلاسفه، متکلمین و عرفای بزرگ اسلامی، در برابر عظمت قرآن سر تعظیم فرود آورده اند. همه می گویند ما هنوز نتوانسته ایم یک از میلیون حقایق قرآن را هضم کنیم و بفهمیم. پس اولین حوزه دین که معارف دین است، در عمیق ترین صورت قابل بیان، در اسلام آمده است. ما کجا کم آورده ایم که بگوییم دین جدیدی بیاید و در حوزه ی اعتقادات، کمی عمیق تر برای ما توضیح بدهد؟ قرآن، معارف دینی را به عمیق ترین صورت قابل بیان برای بشر، بیان کرده است. اینکه بشر سوار شتر شود و یا سوار سفینه ی فضایی، در حوزه ی معارف دینی تغییری ایجاد نمی کند. آیا خدای عصر سفینه ی فضایی سواری با خدای عصر شتر سواری تفاوت پیدا کرده است؟ یعنی اکنون خدای جدیدی داریم؟ خیر؛ همان خدا، خدای امروز هم هست. وقتی عمیق ترین معرفت و معرفی از آن خدا در قرآن وجود دارد، بصراف اینکه ما سوار سفینه فضایی می شویم، این دین دیگر جوابگوی ما نیست؟

دومین حوزه ی دین، حوزه ی اخلاقیات دین است. در اسلام، اخلاقیات دین مبتنی بر یک مجموعه اصول فطری ثابت بنا شده است. مبانی اخلاق، ثابتند. ما نظریه ی نسبیت اخلاق را قبول نداریم؛ نظریه

ذهنی بودن اخلاق را هم قبول نداریم. این‌ها نظریه‌هایی هستند که نمی‌خواهیم وارد بحث آنها شویم. اگر کلاس فلسفه‌ی اخلاق داشتیم، آنجا اینها را می‌گفتیم. ما معتقدیم که اصول اخلاقیات، اصول ثابتی هستند که در فطرت انسان جای دارند و تغییرپذیر نیستند. اینکه بشر سوار شتر یا سفینه‌ی فضایی شود، تغییری در این اصول ایجاد نمی‌کند. اگر صفاتی چون صداقت، شجاعت و سخاوت برای بشر شترسوار خوب بود، برای بشر امروز هم خوب است. اگر صفاتی چون بزدلی، محافظه‌کاری، بخل، ظلم و تعدی به حقوق دیگران و ترسو بودن برای بشر شترسوار بد بود، برای بشر امروز هم بد است. اگر احترام به شخصیت انسان‌های دیگر خوب بود، امروز هم خوب است. اصول ارزش‌های اخلاقی، تغییرپذیر نیست، خواه انسان سوار شتر باشد و خواه سوار سفینه‌ی فضایی؛ و چون نظام اخلاقی اسلام مبتنی بر این اصول فطری ثابت است، با گذشت زمان، کارآیی خود را از دست نمی‌دهد.

سومین حوزه، حوزه‌ی مقررات و دستورالعمل‌ها و احکام است. در این حوزه ممکن است سؤال ایجاد شود. درحوزه‌ی مقررات و احکام، با دو بخش مواجهیم؛ بخشی از احکام و مقررات مورد نیاز زندگی بشر، ناظر بر جنبه‌های ثابت زندگی و وجود بشر است. چون آن جنبه‌ها ثابت است، مقررات ناظر بر آن‌ها هم ثابت است و با تغییر زمانه، تغییر نمی‌کند. مثلاً بشر عصر شترسواری، اگر مشروب الکلی می‌خورد، الکل هم عقل و فکر او را زایل می‌کرد و هم آثار مخربی برای جسمش داشت. آیا امروزه چون بشر سوار بر سفینه‌ی فضایی می‌شود، با خوردن مشروب الکلی مست نمی‌شود؟ آیا الکل دیگر برای بدن او ضرر ندارد؟ جنبه‌های ثابتی در وجود انسان هست که احکام ثابتی را می‌طلبد. بشر عصر شترسواری برای تعالی و تکامل، نیاز به راز و نیاز و عبادت و پرستش خدا داشت و عین همان نیاز، در بشر عصر سفینه‌ی فضایی سواری هم وجود دارد؛ یعنی بشر امروز هم اگر طالب تعالی روح باشد، نیاز به راز و نیاز و عبادت و نیایش با خدا دارد. لذا عبادت، حکمی نیست که با گذشت زمان تغییر کند؛ چون ناظر بر نیاز ثابتی در وجود انسان است. پس بخش اول احکام مورد نیاز بشر، چون ناظر بر جنبه‌های ثابت وجود انسان است، ثابت است و با تحوّل زمانه و شکل شهرنشینی و شکل تکنولوژی و امثال این‌ها، کارآیی آن از بین نمی‌رود.

بخش دوم احکام، بخش ناظر بر نیازهای متحوّل زندگی انسان است که ناشی از شیوه‌های نوین زندگی بشر است. بشر روزی سوار شتر و روزی سوار کالسکه، دوچرخه، موتورسیکلت، اتومبیل، هلیکوپتر، هواپیما و سفینه‌ی فضایی شد. رشد تکنولوژی و پیچیده‌تر شدن شیوه‌ی زندگی اجتماعی انسان، یک مجموعه قوانین و مقررات ویژه را اقتضا کرد. وقتی اتومبیل آمد، قوانین راهنمایی و رانندگی هم لازم شد. تا روزی که اتومبیل نبود، این نیاز در زندگی بشر وجود نداشت. این بخش است که ممکن است نیاز به تغییر دین را به ذهن ما بیاورد؛ زیرا پدیده‌های جدیدی که در زندگی بشر امروز، پیش آمده، در چهارده قرن قبل وجود نداشت و لذا اسلام راجع به آن‌ها اصلاً حکمی ندارد و بنابراین، امروز برای این که تکلیف ما مشخص شود، باید دین جدیدی بیاید و حکم را مشخص کند. پاسخ این است که گرچه شیوه‌های زندگی بشر، در اثر رشد تکنولوژی و یا رشد تفکر اجتماعی او، متحوّل است، اما این تحولات، خود، تابع قوانین ثابتی هستند. شکل دارد تحوّل پیدا می‌کند؛ ولی بر خود تحوّل، قوانین ثابتی حاکم است. اگر ما سیستم قانون‌گذاری خود را متکی به شکل کنیم، با تغییر شکل، کارایی قوانین وضع شده از بین می‌رود؛ اما اگر سیستم قانون‌گذاری را بر آن قوانین ثابت حاکم بر تحوّل اشکال متکی کنیم، چون آن قوانین در طول تاریخ، ثابت هستند، کارآمدی قوانین وضع شده از بین نمی‌رود. اسلام در نظام قانون‌گذاری خود، برای نیازهای متحوّل، بحث اجتهاد و پویایی سیستم احکام دین را مطرح کرده است؛ یعنی یک مجموعه اصول ثابت را به‌عنوان قواعد اصولی وضع کرده‌است؛ مانند قانون اساسی؛ قانون اساسی یک مجموعه اصول ثابت دارد؛ اما قوانین عادی را هر روز مجلس تصویب و تأیید می‌کند، تغییر می‌دهد، حذف و اضافه می‌کند؛ درحالی‌که اصول قانون اساسی ثابت است. اسلام یک مجموعه اصول و قواعد ثابت وضع کرده‌است؛ مثل قاعده‌ی "لا ضرر" که می‌گوید: "لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام؛ یعنی زیان رساندن به خود و دیگران، در اسلام حرام است. این یک قاعده‌ی کلی و ثابت است. حال، فرض کنید پدیده‌ی جدیدی در زندگی بشر به‌وجود آمده‌است که در زمان پیغمبر اسلام ﷺ و ائمهٔ علیهم‌السلام نبوده تا حکمی راجع به آن بدهند. مثلاً فرض کنید امروز پدیده‌ای به‌نام قرص‌های اکستازی در زندگی بشر آمده‌است و ما نمی‌دانیم که استفاده از این قرص‌ها واجب، مستحب، مکروه، حرام و یا

مباح است و در نتیجه تکلیف شرعی ما معلوم نیست. روایتی راجع به قرص‌های اکستازی از پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام نداریم و آیه‌ای هم در این مورد در قرآن نیامده است. تکلیف شرعی ما چیست؟ دقت کنید که اسلام چگونه پاسخ داده‌است. اسلام به فقیه می‌گوید یک تیم کارشناسی مرکب از روانپزشک، روان‌شناس، جامعه‌شناس، جرم‌شناس، پزشک و ... را دعوت کنید. از تخصص‌های مختلف، افراد متعدّد متخصصی را دعوت کنید و قرص اکستازی را به آن‌ها تحویل دهید و بگویید راجع به تأثیرات استفاده از این قرص در جنبه‌های فردی و اجتماعی، جسمی و اعصاب و روان و امثال اینها مطالعه کنند. این تیم کارشناسی، در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی راجع به تأثیرات استفاده از این قرص تحقیق می‌کنند و نتیجه‌ی تحقیق را در قالب گزارش کارشناسی علمی به فقیه تحویل می‌دهند. مثلاً در پایان این گزارش مشخص می‌شود که استفاده از قرص‌های اکستازی آثار مخرب معتنابه و مهمی در جنبه‌های جسمی، روانی، فردی و اجتماعی دارد. این مطلب را متخصصان مزبور، یعنی آن پزشک، جامعه‌شناس و روان‌شناس و ... تشخیص دادند و در گزارش کارشناسی خود به آن فقیه اعلام نمودند. سپس فقیه نتیجه‌ی این گزارش کارشناسی را به قوانین و قواعد کلی فقهی مثل قاعده‌ی "لا ضرر" عرضه می‌کند. قاعده‌ی لا ضرر می‌گوید چیزی که ضرر عمده و اصولی و مهم و قابل توجه به انسان بزند، حرام است. چون گزارش این تیم کارشناسی، اثبات کرده که استفاده از قرص اکستازی چنین ضرر مهمی می‌زند، فقیه بر این اساس، فتوا می‌دهد که استفاده از قرص‌های اکستازی حرام است. بنابراین در نیازهای نوظهور و نوپدید که در زندگی بشر به وجود می‌آید، سیستم استنباط احکام و اجتهاد فقهی، می‌تواند قوانین مورد نیاز هر دوره را به تناسب پدیده‌های نوظهور زندگی بشر، در اختیار او قرار دهد. پس نه در عقاید و معارف کم آوردیم، نه در اخلاقیات کارآیی سیستم اسلام کهنه شد و از کار افتاد، نه در بُعد احکامی که ناظر بر نیازهای ثابت بود، مشکلی پیدا کردیم، و نه در احکامی که ناظر بر نیازهای متحوّل بود، سیستم اسلام، انسان را بدون پاسخ گذاشت. کجای کار ما لنگ است که پیغمبر جدید بیاید؟ لذا نه عقل و منطق می‌گوید که نیازی به آمدن پیغمبر جدید وجود دارد و نه عملاً در طول چهارده قرن گذشته پیغمبری آمد. نه منطقی نیازی به آمدن پیغمبر بود و نه

عملاً پیغمبری آمد. این اشاره‌ای بسیار مختصر و گذرا بود به بحث خاتمیت. البته بحث خاتمیت، بحث مفصلی است و خصوصاً در سال‌های اخیر، بعضی از به‌اصطلاح روشنفکران دینی در روزنامه‌ها و مجلات و سخنرانی‌های خارج از کشور خود سؤالات جدیدی در این زمینه مطرح کرده‌اند؛ ایرادهایی مطرح کرده‌اند که بسیار سست است و به‌راحتی می‌توان به آنها پاسخ گفت. بنده فقط به همین اشاره‌ای که امروز در بحث خاتمیت کردیم، بسنده می‌کنم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ